



Democracy in International Law Regarding Form and Nature

Amineh Moaiedian*

PhD in Public International Law, Qom
University, Qom
moaiedian@yahoo.com

Abdol Karim Shahheidar

Faculty Member, Payame Noor University
of Tehran, Tehran
ashahydar@yahoo.com

Abstract

Democracy is a way of governing based on collective decision-making resulting from the will and authority of people which emerges from two principles of " Public Oversight" and " Equality of Participation in Political Affairs". It should be noted that these two principles are closely related to human rights, and as human rights expand and improve, so does their scope. It is worth noting that today at the beginning of 21st century AD, though democracy is the common political system, despite all the progress it has made, it is not a universal system and authoritarian or quasi-democratic regimes are found in various countries, which in many cases, through human rights violation even some times systematically affect internal peace and security and in extreme cases, they affect international peace and security. But considering that the concept of peace and security is implicit in democracy definition, and democracy is a concept in its own right which includes a system of human rights advocated by the international community, and on the other hand, the main goal of international community and its pillars is to achieve lasting peace, the study and evaluation of the approach of international law toward this methods of governing is very important, in fact, the question can be asked: Does the international law system consider democracy as one of the norms and binding principles for the government or not? The present study, using descriptive-analytical method, and by examining the performance and approach of international institutions and bodies, including General Assembly, Security Council, and Regional Documents and Institutions has investigated this issue. It is assumed that, although, there isn't still a formal rule in international law to require the countries to have democratic governments, democracy has increasingly imported into the area of soft and inconsistent international law. In other words, today the international law is not indifferent to the issue of democracy.

Keywords: self-determination, human right, international law, democracy

* Corresponding Author: moaiedian@yahoo.com

This Article is extracted from the writer's thesis which was defended in the Faculty of Law of Qom University.

دموکراسی در حقوق بین‌الملل از منظر شکلی و ماهوی

دانش آموخته دکتری حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه قم، قم
moaiedian@yahoo.com

امینه مؤیدیان*

عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور تهران، تهران
ashahydar@yahoo.com

عبدالکریم شاحیدر

چکیده

دموکراسی یک روش حکمرانی مبتنی بر تصمیم‌گیری جمعی منبث از خواست مردم است که به وسیله‌ی دو اصل «نظارت همگانی» و «برابری مشارکت در امور سیاسی» به ظهور می‌رسد. گفتنی است دو اصل مذکور ربط وثیقی با حق‌های انسانی دارند و به موازات گسترش و ارتقاء حقوق بشر، گستره‌ی آن‌ها نیز تغییر می‌کند. امروزه اگر چه دموکراسی رایج‌ترین نظام سیاسی است، لیکن هنوز نظامی عالم‌گیر نیست و رژیم‌های اقتدارطلب و یا شبه دموکراتیک در کشورهای گوناگون یافت می‌شوند که در مواردی با نقض حقوق بشر و حتی گاهی به صورت سیستماتیک صلح و امنیت داخلی و در موارد بسیار شدید صلح و امنیت بین‌المللی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند و اما با توجه به این که مفهوم صلح و امنیت در تعریف دموکراسی مستتر است، چرا که دموکراسی مفهومی است که در ذات خود نظامی از حقوق بشر مورد حمایت جامعه‌ی بین‌المللی را در بر دارد و از طرف دیگر هدف اصلی جامعه‌ی بین‌المللی دستیابی به صلح پایدار است، ارزیابی رویکرد حقوق بین‌الملل نسبت به این روش حکمرانی بسیار حائز اهمیت است. در واقع می‌توان این پرسش را مطرح نمود که آیا نظام حقوقی بین‌المللی، دموکراسی را به عنوان یکی از هنجارها و اصول الزام آور برای دولت‌ها مورد شناسایی قرار داده است یا خیر؟ پژوهش حاضر با بکارگیری روش تطبیقی - تحلیلی با بررسی عملکرد نهادهای بین‌المللی جهانی از جمله مجمع عمومی، شورای امنیت و اسناد و نهادهای منطقه‌ای و تبیین مفهوم دموکراسی بر اساس مطالعات جامعه‌شناختی به بررسی این موضوع پرداخته است. فرض بر این است که اگر چه هنوز قاعده‌ی عامی برای ملزم کردن دولت‌ها به داشتن حکومت دموکراتیک در حقوق بین‌الملل موضوعه وجود ندارد ولی دموکراسی به مقوله‌ی حقوق نرم بین‌المللی از جمله نطق‌های سیاسی، اعلامیه‌ها و غیره به طور فزاینده‌ای وارد شده است و به دیگر سخن باید گفت که امروزه حقوق بین‌الملل نسبت به مقوله‌ی دموکراسی بی‌توجه نیست.

کلیدواژه‌ها: حق تعیین سرنوشت، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل، دموکراسی.

* نویسنده مسئول: moaiedian@yahoo.com

این مقاله مستخرج از پایان‌نامه نگارنده که در دانشکده حقوق دانشگاه قم دفاع شده است.

مقدمه

از نیمه‌ی دوم قرن بیستم دموکراسی به یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفه‌ی سیاسی تبدیل شد. دموکراسی در مرکز شبکه‌ای از مفاهیم آشنا، اما پیچیده و دیرپاب قرار دارد. به عبارت دیگر، درک دموکراسی به منزله‌ی یک مفهوم، در گروی درک مفاهیمی چون آزادی، برابری و عدالت است. اما این حقایق را در مورد مفهوم دموکراسی بدیهی می‌دانیم که حکومت‌ها را مردم بنا نهاده‌اند و قدرت عادلانه از رضایت مردم سرچشمه می‌گیرد، مردم به حکومت جواز حکمرانی می‌دهند، و حق نهایی نظارت بر این که حکومت چگونه اقتدار تفویض شده را به کار گیرد برای خود محفوظ نگه می‌دارند و آن را به شیوه‌های مختلف اعمال می‌کنند (بیتهام و بویل، ۱۳۹۵: ۱۳). پایان برخوردهای ایدئولوژیک و شروع موج جدید آزادی‌خواهی در دهه‌ی ۹۰ میلادی و به دنبال آن ارتقاء حقوق بشر و شناسایی نسل‌های جدید حقوق انسانی در جامعه‌ی جهانی، دموکراسی را در فهرست ابعاد جدیدی از حقوق بشر قرار داد و محیط ملی و بین‌المللی مساعدی را برای دنبال کردن آرمان‌ها و اهداف آزادی‌خواهانه فراهم نمود.

در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین سال ۱۹۹۳ دموکراسی به‌عنوان عنصر تفکیک‌ناپذیر از حقوق بشر پذیرفته شد.^۱ اعلامیه و برنامه‌ی عمل وین، به طور مشخص مقرر نمود که دموکراسی، توسعه و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی از مفاهیم به هم پیوسته بوده و متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند (Simonides, 1998: 6).

برغم چنین تحولات سیاسی و به تبع آن، تحولات حقوقی بین‌المللی پس از دهه‌ی ۹۰ میلادی، دگرگونی حقوقی اثبات‌گرا، همچنان با دیده تردید به دموکراسی به‌عنوان حقی بین‌المللی می‌نگرد و وجود آن را در میان هنجارهای بین‌المللی انکار نموده و استدلال می‌نماید که وجود حقوق مبهم مشارکتی و جمعی سیاسی مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشری، قابلیت تفسیر در قالب «حق بردموکراسی» را ندارد (Roth, 2000: 323). از منظر این دگرگونی، گویا تنها هدف حقوق بین‌الملل، جلوگیری از بروز جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای است و آنچه در درون کشورها می‌گذرد موضوعی داخلی و بی‌ارتباط با حقوق بین‌الملل و اهداف اساسی آن است (توکللی، ۱۳۹۰: ۲).

اما از منظر نگارندگان امروز ادبیات حقوق بین‌الملل، اعم از مبانی نظری، اسناد الزام‌آور و غیر آن به‌ویژه اسناد حقوق بشری، نهادها و ساختارهای بین‌المللی، اصولی نظیر «حق تعیین سرنوشت داخلی»، «حق مشارکت و آزادی‌های سیاسی»، گاه به طور صریح و گاه به طور ضمنی، متضمن مفهوم «دموکراسی» به مثابه‌ی هنجاری بین‌المللی می‌باشد.

۱- مبانی نظری دموکراسی در حقوق بین‌الملل

در کلیه‌ی علوم و شاخه‌های آن‌ها، مبانی نظری، مدل‌ها و یا مفاهیمی هستند که در پایه‌ریزی یک تحقیق، مدنظر پژوهشگر قرار می‌گیرند و به آن‌ها در جهت اثبات و یا رد یک موضوع استناد می‌شود. علم حقوق و در این جا بین‌الملل عمومی از این قاعده مستثنی نیست و در خصوص چگونگی رابطه و جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل

1. World Conference on Human Rights, Vienna Declaration and Program of Action, General Assembly, A/CONF.157/23, 12 July 1993, available at: [http://www.unhcr.ch/huridocda/huridocda.nsf/\(Symbol\)/a.conf.157.23.en](http://www.unhcr.ch/huridocda/huridocda.nsf/(Symbol)/a.conf.157.23.en).

نظریه‌های بنیادینی وجود دارد که بطور کلی دسته‌بندی کلاسیک و سنتی آن‌ها بیانگر بی‌اعتنایی حقوق بین‌الملل نسبت به اشکال سیاسی حکومت‌ها است به گونه‌ای که سازماندهی داخلی کشورها را بطور کلی به اراده دولت‌ها واگذار کرده است. اما وجود برخی دیگر از آن‌ها ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که در این باره تحولات اساسی در حال شکل‌گیری است و امروزه «مشروعیت دموکراتیک» از ابعاد بین‌المللی برخوردار شده است.

۱-۱- دکتربین توبار یا مشروعیت: دموکراسی شرط شناسایی حکومت

از دیدگاه کلاسیک شناسایی حکومت‌ها تابع ملاحظات سیاسی و اجتماعی است و یک حکومت جدید زمانی مورد شناسایی دیگر اعضای جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد که اقدامات آن به «استقرارسلطه» و «قدرت واقعی» منجر شده باشد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). در این دیدگاه، این موضوع که آیا حکومت، قانونی و دموکراتیک است، مدنظر قرار نمی‌گیرد (توکل، ۱۳۹۰: ۱۰). اما به تدریج این دیدگاه دچار تحولاتی گردید و به این سمت سوق داده شد که حکومت جدید مبتنی بر قانون اساسی، نیازمند شناسایی نبوده و به خودی خود از همه‌ی حقوق و تعهدات در چارچوب حقوق بین‌الملل برخوردار است. در مقابل یک هویت ایجاد شده غیرقانونی به خودی خود از این حقوق و تعهدات برخوردار نخواهد شد و وضعیت چنین حکومتی محل تردید خواهد بود تا زمانی که به طور گسترده مورد شناسایی دیگر دولت‌ها قرار گیرد. در ادامه این تحولات، جامعه‌ی بین‌المللی به تنظیم مجموعه شرایطی برای شناسایی حکومت‌های جدید اقدام نمود که مهم‌ترین آن‌ها، «مشروعیت منشاء پیدایش حکومت جدید» بود. دکتربین مشروعیت منشاء پیدایش، به دنبال وقایعی که پس از انقلاب فرانسه رخ داد، مطرح شد. در آن زمان، دولت انگلیس با استناد به عدم مشروعیت حکومت انقلابی فرانسه آن را مورد شناسایی قرار نداد. این دکتربین در رویه‌ی بعدی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی تثبیت نشد (موسی‌زاده، ۱۳۹۲: ۶۳). تا این که در سال ۱۹۰۷ میلادی یک‌بار دیگر در چارچوب «دکتربین توبار» بحث «مشروعیت حکومت» به طور جدی با تأسیس، شناسایی پیوند خورد. این دکتربین که توسط وزیر امور خارجه اکوادور ارائه شد، در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ در کنوانسیون منعقدی میان پنج کشور آمریکای مرکزی (گواتمالا، السالوادور، هندوراس، نیکاراگوئه و کاستاریکا) پیش‌بینی شد. بر اساس این معاهده، کشورهای مذکور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر کودتا یا انقلاب، حکومت جدیدی در این کشورها روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند. این عدم شناسایی، حداقل تا زمانی است که حکومت جدید، شکل قانونی بیابد، یعنی دارای قانون اساسی گردد و جلوه‌ای از نمایندگی ملی شود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷: ۲۱۸). «مشروعیت دموکراتیک» که به معنای دقیق کلمه بیانگر دکتربینی است که طبق آن، فقط نظام دموکراتیک، برای صدور دستورات لازم‌الاتباع پذیرفته شده است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۶۱). تا سال ۱۹۳۳ که «کنوانسیون مونته‌ویدئو»^۱ در خصوص حقوق و تکالیف دولت‌ها با تأکید بر اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها آن را نفی نمود، (Fox & Roth, 2000:333) اجرا می‌شد و از آن پس به تدریج رو به افول نهاد تا به امروز که می‌توان آن را صرفاً به مثابه‌ی یک شرط سیاسی دانست که باید مورد ملاحظه‌ی دولت شناسایی‌کننده قرار گیرد (شاو، ۱۳۸۹: ۱۷۷). لذا این نظریه، به قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل تبدیل نشد و حتی از طرف

1. Convention The Montevideo Treaty.
2. Shaw.

خود کشورهای پذیرنده نیز کاملاً رعایت نگردید. برای مثال ایالات متحده آمریکا، در زمان ریاست جمهوری کندی، حکومت السالوادور را به محض تشکیل به رسمیت شناخت در حالی که به استناد همین نظر و بنا به ملاحظات استراتژیک از شناسایی حکومت کوبا و پرو خودداری کرد (همان، ۱۳۸۷: ۲۱۸). بدین ترتیب در حقوق بین‌الملل معاصر، دموکراسی به‌عنوان یک معیار قاطع برای شناسایی حکومت جدید مدنظر قرار نمی‌گیرد و جامعه‌ی بین‌المللی صرفاً بخاطر ماهیت غیردموکراتیک یک حکومت جدید از شناسایی آن امتناع نمی‌کند و در اعطای شناسایی به حکومت‌های نوظهور، سایر عوامل و ملاحظات نیز مورد توجهی کشورهای قرار می‌گیرند. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل در اتخاذ این رویکرد از سوی کشورهای آن است که ارتقای دموکراسی در کشور غیردموکراتیک، از طریق برقراری ارتباط و تعامل به نحو مؤثرتری از منزوی کردن آن، محقق خواهد شد (توکلی، ۱۳۹۰: ۱۸). شاید بتوان از کشور چین به‌عنوان بارزترین نمونه یاد نمود. حکومت کمونیست این کشور به‌طور کامل مورد شناسایی جامعه‌ی بین‌الملل قرار گرفت و حتی به عضویت دائم شورای امنیت سازمان ملل نیز نائل آمد. به‌نظر می‌رسد، زمانی که یک حکومت دموکراتیک، با اقدامات غیردموکراتیک داخلی، عمدتاً از طریق کودتا سرنگون می‌شود، موضوع «مشروعیت دموکراتیک» در شناسایی حکومت از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌شود. «قضیه هائیتی»^۱ نمونه‌ای از عکس‌العمل جامعه‌ی جهانی در چنین مواردی است. جایی که حکومت منتخب مردم، توسط نظامیان سرنگون شد و جامعه‌ی بین‌المللی از شناسایی «دفاکتو»^۲ حکومت جدید استنکاف ورزید. به‌زعم برخی نویسندگان این عکس‌العمل در جامعه‌ی جهانی اولین گام در ایجاد یک قاعده‌ی حقوقی بین‌المللی در عدم شناسایی حکومت‌های نامشروع ناشی از سرنگونی یک حکومت دموکراتیک محسوب می‌شود. این موضوع محل تردید است که آیا جامعه‌ی بین‌المللی دومین قدم را برای شکل‌دهی این تأسیس به‌عنوان یک قاعده‌ی حقوقی برخواهد داشت یا خیر؟ (همان، ۱۹). علاوه بر این در رویه‌ی «سازمان اتحادیه آفریقا»^۳، به دنبال یک سری انقلاب‌ها و جنگ‌های داخلی که منجر به تغییر حکومت در بسیاری از کشورهای آفریقایی شد، سیاست «تغییرات مبتنی بر قانون اساسی» و «عدم شناسایی حکومت‌های ناشی از کودتا» رواج یافت. با این وجود سیاست اتحادیه در مورد شناسایی بر اساس مشروعیت دموکراتیک نیز به اندازه‌ی کافی تثبیت نشده و نیازمند شفافیت بیشتری است (همان: ۲۰).

برغم تفاسیر و اقدامات صورت گرفته مزبور، امروزه هنوز هم عامل اصلی برای تصمیم‌گیری در خصوص شناسایی حکومت تازه تأسیس، معیار «کنترل مؤثر» است که البته در بسیاری موارد معیارهای دیگری نیز علاوه بر آن مورد توجه کشورهای قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال، کشورهای سرمایه‌گذار، تمایل حکومت جدید را در قبال تعهدات بین‌المللی حکومت قبلی، از جمله بدهی‌های گذشته در فرآیند اعطای شناسایی مدنظر قرار می‌دهند، حتی اگر حکومت جدید به‌طور مؤثر بر آن کشور کنترل نداشته باشد (Galloway, 1978: 24). اگر چه تمایل دولت‌های قدرتمند به تشکیل حکومت‌های دست‌نشانده در مناطقی از جهان که منافع سیاسی و استراتژیکی آنها اقتضاء می‌نماید و شناسایی زودرس

1. Haiti.
2. Defacto.
3. QAU.

این دست از حکومت‌ها برغم فقدان وجود کنترل مؤثر و توانایی انجام تعهدات بین‌المللی، ما را در خصوص رعایت معیار مزبور نیز دچار تردید می‌نماید.

۲-۱- نظریه دموکراسی شرط مصونیت از مداخله خارجی

اصل عدم مداخله از اصول مندرج در منشور ملل متحد است که این سازمان را از دخالت در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی کشورها، منع کرده است. این اصل بر پایه‌ی اسناد بین‌المللی در روابط بین دولت‌ها نیز حاکم بوده و از حاکمیت برابر آن‌ها نشأت می‌گیرد (قاسمی، ۱۳۹۵: ۱۴۳). با این حال سیاست‌های سرکوب‌گرایانه بعضی از حکومت‌ها علیه شهروندان خود، دائماً جامعه‌ی بین‌المللی را وسوسه می‌نماید تا محدودیت‌های حقوقی در برابر مداخله در امور داخلی دولت‌ها را نادیده گرفته و نقض نماید (کاربو او همکار، ۱۳۹۲: ۵۱۵). حقیقت آن است که پس از جنگ سرد، چرخشی از سمت دولت‌ها به سمت حقوق بشر مشاهده می‌شود. از نقطه نظر این دیدگاه، «اساس تکامل و ارتقاء حقوق بشر در حقوق بین‌الملل»، پیوند آشکار زمامداری خوب و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. بر همین اساس در سال ۱۹۶۶ میلادی دو کنوانسیون حقوق بشر بین‌المللی تصویب گردید. دولت‌ها به موجب تعهدات خود در این کنوانسیون‌ها ملزم به رعایت و ارتقاء حق‌های بشری شدند. به تدریج تلاش جامعه‌ی بین‌المللی در راستای ارتقاء حقوق بشر افزایش یافت و انتظار می‌رفت که به موازات این تلاش‌ها، اقدام حکومت‌ها در نقض حقوق شهروندان‌شان کاهش یابد. اما این توقع چندان محقق نگردید و هم‌اکنون حکومت‌های بسیاری سعی در حفظ قدرت خود بدون رضایت مردم و نقض سیستماتیک حقوق آن‌ها دارند. برخی دیگر به سادگی برنامه‌های اقتصادی غیرعادلانه‌ای را در پیش می‌گیرند که باعث تشدید درد و رنج‌های غیرضروری شهروندان می‌شود و حقوق اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را نقض می‌کنند. لذا امروزه این دیدگاه وجود دارد که بسیاری از تجاوزات به حقوق بشر را می‌توان با مداخله‌ی خارجی حل کرد (Wheeler, 1999:1).

بر اساس نظریه‌ی «دموکراسی شرط مصونیت از مداخله خارجی» که بر اساس تحلیل‌های فلسفی ارائه گردیده است، حق دولت‌ها مبنی بر محفوظ بودن از مداخله خارجی، یک اصل غیرقابل قبول است. لذا در این چارچوب نظری، «تنها دولت‌های دارای مشروعیت می‌بایستی در مقابل مداخله‌ی خارجی مصون باشند». گروهی دیگر به همین شکل استدلال می‌کنند که «نهادهای غیرعادلانه به نسبت نهادهای عادلانه به طور یکسان از حمایت در مقابل مداخله خارجی بهره‌مند نیستند». به هر حال حکومت‌ها نباید این فرصت را بیابند که در پس اصل عدم مداخله سنگر بگیرند؛ لذا این دیدگاه کلاسیک که نقض حقوق بشر الزاماً از جمله موضوعات داخلی است، امروزه در پیشگاه جامعه‌ی بین‌المللی اعتباری ندارد (Beitz, 1994: 71).

به اعتقاد «پروفسور کرافورد»^۲، «حقوق بین‌الملل کلاسیک هیچ شرطی مبنی بر این که یک حکومت باید بصورت دموکراتیک برگزیده شود یا حتی از حمایت عمومی برخوردار باشد، وجود ندارد.» به اعتقاد این حقوقدان، علاوه بر

1. CARBO.
2. Crawford.

این، سایر جنبه‌های حقوق بین‌الملل کلاسیک نیز عمیقاً غیردموکراتیک بوده و یا حداقل به یک روش غیردموکراتیک اعمال می‌شود (Fox & Roth, 2001; Quoted from: Crawford, 1994).

واضح است که تصمیم‌گیری در خصوص این که کدام حکومت با توجه به عملکردش در برابر حقوق بشر، هدف مشروع مداخله خارجی است، بسیار بحث برانگیز است. معیار مبهم نقض سیستماتیک حقوق بشر که معمولاً برای توجیه مداخلات خارجی بدان استناد می‌شود، با آن آستانه بالایی که برای آن تعریف شده است، تأمین‌کننده منافع حکومت است یا بشریت؟ آیا توسل به دموکراسی در این راستا بهتر نیست؟ چرا که حکومت‌های غیردموکراتیک در بسیاری از موارد که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند حقوق مردم تحت سلطه‌ی خود را رعایت کنند، موضوع مداخله خارجی قرار می‌گیرند، این نوع مداخلات که اغلب با توسل به مفاهیمی چون «مداخلات بشردوستانه» و یا «مسئولیت حمایت» توجیه می‌گردند، در اکثر موارد به دنبال جنگ‌های داخلی ناشی از مطالبات انسانی، سرکوب و یا شورش واقع می‌شوند (همان، ۱۳۹۵: ۱۵۲). ناگفته نماند که در بسیاری موارد منافع کشورها یا نهادهای مداخله‌کننده گستره‌ی این نوع مداخلات را غیرقابل توجیه می‌سازد و کشورهای مورد مداخله تاوانی بیش از آنچه باید، پس می‌دهند. مداخله نظامی ناتو در کوزوو^۱ بدون مجوز شورای امنیت مثال بارز این مدعی است. به هر جهت «از نقطه نظر اشخاصی که به صورت غیرارادی تابع یک رژیم حکومتی شده‌اند که به طرز مؤثری قادر به بیان رضایت یا عدم رضایت خود نسبت به آن سیستم نیستند، چه فرقی می‌کند و یا حداکثر تفاوت اندکی دارد که رژیم حاکم تحت سلطه‌ی اعضای دیگری از آن جامعه باشد و یا حکومت‌های خارجی» (Beitz, 1994: 179).

۲- دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای

در این قسمت به بررسی جایگاه دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای پرداخته می‌شود.

۲-۱- دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی جهانی

۲-۱-۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، نخستین اعلامیه‌ی فراگیر حقوقی است که تاکنون موقعیت معنوی و سیاسی ممتازی به دست آورده است (مهرپور، ۱۳۹۰: ۴۴). از آنجا که این اعلامیه در قالب قطعنامه‌ای ساده به تصویب رسید، ابتدا چنین برداشت می‌شد که، این نیز چون سایر قطعنامه‌های مجمع عمومی الزام حقوقی در بر ندارد. اما با گذشت زمان و تحولاتی که در جامعه‌ی بین‌المللی بوجود آمد، این طرز تفکر از میان رفت و معلوم شد که معیار شکلی تفکیک اسنادی که به سبب طبیعت‌شان از الزامی برخوردار نیستند، در قبال اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر اعتبار ندارد و شکل این اعلامیه، نمی‌تواند بر این امر دلالت داشته باشد، که محتوای آن «حقوق خام» است (فلسفی، ۱۳۷۴: ۲۲۴). باری به هر جهت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این اعلامیه را آرمان مشترکی برای کلیه‌ی ملت‌ها اعلام می‌کند و در مقدمه به بیان هدف اصلی تدوین مقررات آن یعنی آزادی، عدالت و صلح اشاره می‌کند. در واقع جامعه‌ی جهانی در

1. Kosovo.

زمان تدوین اعلامیه‌ی حقوق بشر به این نتیجه رسید که بدون توجه و شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی انسان در حقوق برابر و انتقال‌ناپذیر او، هرگز به صلح واقعی دست نخواهند یافت.

۲-۱-۲- میثاق حقوق مدنی و سیاسی

این میثاق، در اولین گام، به شناسایی و درج حق خودمختاری ملل برای تعیین آزادانه سرنوشت سیاسی خود و توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان در ماده‌ی ۱ پرداخته و در ادامه ضمن برشمردن حقوق و آزادی‌های اساسی افراد از دولت‌های عضو می‌خواهد که اقدامات لازم، جهت تحقق حقوق مندرج در آن را به عمل آورند. از سوی دیگر، ماده ۲۵ همین میثاق، هر فرد را محقّ به شرکت در اداره امور عمومی کشور به طور مستقیم و یا به واسطه نمایندگان که آزادانه انتخاب می‌شوند، می‌داند و در بند ۲ با برشمردن برخی مشخصه‌های یک انتخاب آزاد، نظیر ادواری بودن آن، رأی مخفی و مساوی برای همه، یکایک اعضا جامعه را برخوردار از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دانسته است.

با کنار هم قرار دادن مقررات فوق، این نتیجه به دست می‌آید که میثاق پس از ایجاد اطمینان خاطر برای کشورها، در راستای مصونیت از مداخلات خارجی جهت تصمیم‌گیری‌های داخلی برای پیشبرد اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود در ماده‌ی ۱ و در ماده‌ی ۲، به نحوی زیرکانه با خطاب قراردادن دولت‌های برخوردار از قانون اساسی حاوی مقررات میثاق، که به هر دلیل لازم‌الاجرا نشده‌اند، به نوعی حاکمیت دموکراتیک آن‌ها را مفروض می‌دارد، شاهد مدعا تصریح کمیته‌ی حقوق بشر در تفسیر شماره‌ی ۱۲ است که آشکارا به پیوند میان حق تعیین سرنوشت داخلی و دموکراسی اذعان نموده است. کمیته در این تفسیر اظهار داشته است که: «میثاق، در هسته‌ی مرکزی یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر خواست مردم و منطبق بر اصول مندرج در آن» است. بر همین اساس، در ادامه، میثاق از دولت‌ها می‌خواهد که اقدامات و تدابیر لازم جهت اجرای قوانین متروکی که منطبق با حقوق مندرج در میثاق هستند را فراهم آورند. در نتیجه مقامات صلاحیتدار کشورها، بر طبق اصول و مقررات مندرج در قوانین اساسی‌شان، از جمله ماده‌ی ۲۵ میثاق، منتخب مردم بوده و به نمایندگی از طرف آن‌ها عمل می‌کنند. طبیعتاً نتیجه حاصل از این رویکرد، چیزی جز تسلط واقعی افراد بر سرنوشت خود نخواهد بود.

۳-۱-۲- رویکرد نهادهای سیاسی بین‌المللی جهانی به دموکراسی

امروزه، دموکراسی در کنار حقوق بشر به‌عنوان یک ارزش جهانی پذیرفته شده است (اسلامی و بشکار دانا، ۱۳۹۱: ۵۶). «پطروس پطروس غالی»^۱ دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد در کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ اظهار داشت که: «فرایند گرایش به دموکراسی نمی‌تواند و نباید از حمایت حقوق بشر منفک بماند.» دموکراسی چارچوبی است که حقوق بشر در آن به بهترین وجه تضمین می‌شود (امینی، ۱۳۸۴: ۱).

در دستورعمل دموکراتیک‌سازی که دبیرکل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۶ به مجمع عمومی ارائه کرد، دبیرکل با تعریف دموکراسی به «نظامی از حکومت که از خلال مجموعه‌ای از نهادها و سازوکارها، آرمان قدرت سیاسی مبتنی بر اراده مردم را محقق می‌سازد، به شرح این مطلب پرداخت که چگونه دموکراسی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، حفظ عدالت و حقوق بشر و ارتقای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دخیل است»^۱.

همچنین دبیرکل ملل متحد، در سال ۲۰۰۵ در گزارش خود با عنوان «در آزادی گسترده‌تر» بار دیگر دموکراسی را با عنوان حق و ارزش جهانی معرفی نمود. او این امر را تصدیق کرد که اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، اصول ضروری دموکراسی را در برداشته و این حق که مردم تعیین کنند چه کسی و چگونه بر آن‌ها حکومت کند، حق ذاتی تمام مردم و حصول جهانی آن باید مرکزی‌ترین هدف سازمانی باشد، که داعیه تأمین آزادی گسترده‌تر را دارد.^۲

دیگر اعلامیه‌های دبیرکل سازمان ملل متحد (پطروس‌غالی) در مورد دموکراسی سرآغاز چنین تمایلی هستند که «نظم بین‌المللی قدیم با هجوم غیرقابل مقاومت دموکراسی از بین رفته است، عطش دموکراسی یکی از اصلی‌ترین عوامل تغییر است.» در واقع دبیرکل این‌گونه می‌اندیشد که استقرار دموکراسی یکی از اهداف سازمان ملل متحد است، اگرچه منشور ملل متحد اشاره به آن نمی‌کند. بدین ترتیب او در «برنامه برای صلح» خود می‌نویسد که سازمان ملل متحد خود را ملزم به کمک برای ایجاد «نهادهای جدید دموکراتیک» می‌داند (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۵). وی درجایی دیگر، البته غیررسمی و به‌عنوان یک نظریه، می‌نویسد: «من مهم‌ترین نقش را برای سازمان ملل متحد در استقرار دموکراسی قائلم، دموکراسی برای همه‌ی مردم و همه‌ی ملت‌ها.» وی در ادامه بیان می‌دارد که میان دموکراسی و صلح بین‌المللی وابستگی متقابل وجود دارد، و ما در آینده خواهیم دید که میان دموکراسی و توسعه هم این وابستگی وجود دارد. او صراحتاً می‌گوید: «رابطه‌ای روشن میان عملکردهای دموکراتیک، همچون تقدّم حقوق و آشکار بودن روند تصمیم‌گیری، و استقرار صلح و امنیت واقعی در یک نظم سیاسی جدید و با ثبات وجود دارد.» (همان، ۴۷۶).

در واقع شناسایی مشروعیت دموکراتیک، می‌تواند حق تعیین سرنوشت داخلی ملت‌ها را به فعلیت برساند، حتی که توسط حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده لیکن جلوه‌ی واقعی آن هنوز در هاله‌ای از ابهام است.

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی اقدامات شورای امنیت نیز، ملهم از تحولات فکری نوین است. مهم‌ترین این اقدامات، صدور قطعنامه‌های این نهاد سیاسی در مورد السالوادور، آنگولا، کامبوج، موزامبیک، هائیتی، برون‌دی و اخیراً میانمار است. تصمیمات شورای امنیت در این قطعنامه‌ها حاوی اقداماتی است که بعضی از آن‌ها به آسانی در چارچوب فعالیت‌های سنتی شورا نمی‌گنجند. نکته‌ی حائز اهمیت این است که شورای امنیت روند برقراری صلح در این کشورها را با روند دموکراسی پیوند زده و خود را به نحوی در انجام انتخابات داخلی این کشورها، تایید نتایج و حمایت از آن درگیر نموده است (سیفی، ۱۳۷۴: ۲۴۰).

1. United Nation Secretary General Report, Agenda for Democratization, 20 December 199, Para. 15, available at: [http://www.un.org/en/events/democracyday/pdf/An_agenda_for_democratization\[1\].pdf](http://www.un.org/en/events/democracyday/pdf/An_agenda_for_democratization[1].pdf).

2. United Nation World Summit United Nations 2005 World Summit Outcome, UN Doc.A/60/L.1, 4 October 2005, para. 135, available: <http://www.un.org/womenwatch/ods/A-RES-60-1-E-pdf>.

اگر چه اقدامات شورای امنیت در قضایای مزبور، هیچ‌گاه به عنوان امری که مشروعیت دولت‌ها را از دیدگاه حقوق بین‌الملل مخدوش سازد مطرح نبوده است، اما صدور قطعنامه‌ی ۴۶/۷ مجمع عمومی در تایید اقدامات شورای امنیت این اندیشه را به ذهن متبادر می‌سازد که مهم‌ترین ارکان سیاسی بین‌المللی که مسئولیت اولیه‌ی حفظ صلح و امنیت را بر عهده دارند همگام با دیگر نهادهای سیاسی جهانی، تحولات جامعه نوین بین‌المللی از جمله پیدایش نسل‌های جدید حقوق بشر از جمله حق تعیین سرنوشت داخلی ملت‌ها را مدنظر قرار داده و در صدد پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های آن برآمده‌اند، چرا که در شکل‌گیری اولیه‌ی حق تعیین سرنوشت داخلی و اصل مشارکت عمومی، حدود و ثغور و چگونگی اجرا و نظارت بین‌المللی بر آن مشخص نگردیده و این مسائل تکامل نیافته، نامشخص و مبهم باقی مانده است.

دفتر منطقه‌ای دولت‌های عربی عضو برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد^۱ و صندوق عربی توسعه اقتصادی و اجتماعی^۲ از سال ۲۰۰۲ مجموعه گزارش‌هایی در مورد «توسعه‌ی انسانی در جهان عرب» منتشر کرد که بر «کمبود آزادی» و دموکراسی و تأثیر آن بر توسعه‌ی انسانی در کشورهای عربی اشاره دارد. این گزارش‌ها خاطر نشان می‌کنند که: «شکاف و عقب ماندگی قابل توجهی بین کشورهای عربی و سایر مناطق از نظر حکمرانی مشارکتی وجود دارد. موج دموکراسی که حکومت بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آسیای مرکزی را در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی و ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ درنوردید، به زحمت به دولت‌های عربی رسید. این کمبود آزادی، توسعه‌ی انسانی را تضعیف می‌کند و یکی از غم‌انگیزترین جلوه‌های عقب‌ماندگی سیاسی است؛ درحالی که پذیرش قانونی دموکراسی و حقوق بشر در قانون اساسی و اعلامیه‌های حکومتی پاس داشته می‌شوند، در عمل اجرای آن‌ها اغلب نادیده گرفته می‌شود و در برخی موارد نیز عمداً محترم شمرده نمی‌شود».^۳

کمیسیون اقتصادی، اجتماعی آسیا و اقیانوس آرام^۴ سازمان ملل متحد در بیانیه‌ی ۱۰ ژوئای ۲۰۰۹ خود ضمن ارائه تعریف «حکمرانی» و تبیین مهم‌ترین اصول و شاخصه‌های یک «حکمرانی خوب» و عوامل مؤثر در تقویت آن به مقوله دموکراسی ورود نموده است.^۵ این کمیسیون حکمرانی را یک «فرایند تصمیم‌گیری» تعریف نموده است، فرایندی که تصمیمات توسط آن نیز اجرا می‌شود. از منظر اسکاپ زیربنایی‌ترین اصل از اصول هشتگانه‌ی حکمرانی خوب، مشارکت مردم در امور جامعه است که این مشارکت می‌تواند مستقیم و یا غیرمستقیم و از طریق نهادهای قانونی صورت بگیرد. نکته‌ی حائز اهمیت این‌که، این نهاد بین‌المللی در ادامه از مشارکت غیرمستقیم تحت عنوان دموکراسی نمایندگی یاد می‌کند و مقرر می‌دارد که دموکراسی نمایندگی لزوماً بدین معنا نیست که نگرانی‌های آسیب‌پذیرترین افراد جامعه در تصمیم‌گیری‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع کمیسیون با طرح این نکته‌ی مهم، اولاً مشارکت

1. United Nations Development Program (UNDP).

2. The Arab Fund for Economic and Social Development.

3. Arab Human Development Reprt (AHDR) 2002: Creating Opportunities for Future Generations: New York: United Nations Development Programme, Regional Bureau for Arab Stats, 2002, p. 2.

4. ESCAP.

5. Declaration of United Nations Economic and Social Commission for Asia and the Pacific: What is Good Governance?, 10 July 2009, available at: [Unescap.org/Search_api_Fulltext = What is good governance&sort_by = created&sort_order =DESCAP](http://Unescap.org/Search_api_Fulltext=What%20is%20good%20governance&sort_by=created&sort_order=DESCAP).

مردمی را با مفهوم دموکراسی مترادف دانسته است و ثانیاً دموکراسی را فقط یکی از اصول و شاخص‌های حکمرانی خوب محسوب نموده است و این درست نقطه‌ی مقابل نظر اثبات‌گرایان است که در اظهارات خود حق مشارکت سیاسی مندرج در اسناد حقوقی بین‌المللی را متضمن مفهوم دموکراسی نمی‌دانند (اسکاپ، هشت اصل اساسی برای حکمرانی خوب ارائه داده است که از آن‌ها تحت عنوان اصول هشتگانه یاد می‌شود).

از آغاز دهه‌ی ۸۰، صندوق بین‌المللی پول در مقابله با بحران اقتصادی کشورهای جهان سوم، کمک‌هایش را مشروط به تصویب یک برنامه اصلاح ساختاری توسط این کشورها نمود. کمک صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای متقاضی از اهمیت زیادی برخوردار است، به طوری که بانک‌ها تمديد بازپرداخت قروض آن‌ها را موقوف به تضمین صندوق بین‌المللی پول در قالب موافقت‌نامه می‌کند (همان، ۱۳۷۶: ۴۹۵). لذا صندوق بین‌المللی پول، با این اقدام، میان سیاست‌های اقتصادی جهانی و دموکراسی ارتباط برقرار نموده است. این صندوق از زمانی که مشارکت خود را در استقرار مشروعیت دموکراتیک آغاز نمود که مدیرکل آن، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در آوریل سال ۱۹۹۰ اعلام کرد که: «با ایجاد تحول و حرکت به سوی لیبرالیسم سیاسی و حکومت‌های مسئول‌تر و رد سیستم‌های خودسرانه می‌توان در موفقیت روند تغییر ساختارهای اقتصادی مشارکت داشت.» مدیرکل صندوق مجدداً در ۱۶ آوریل سال ۱۹۹۱ در کشور اتریش اعلام کرد که: «فقط دموکراسی قدرت مقاومت در مقابل راه‌حل‌های ضعیف و پیشنهادی در چارچوب استراتژی‌های جانشینی را دارد.» اکنون سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا جهت‌گیری صندوق بین‌المللی پول در راستای مشروط کردن کمک‌هایش از طریق متعهد نمودن کشورها، گام نهادن در راه دموکراسی است؟ در پاسخ باید گفت بله؛ اما تا کنون، هیچ اقدام عملی توسط مدیران صندوق و هیچ‌گونه مدرک رسمی از سوی صندوق در این زمینه ارائه نشده است. بنابراین باز هم ما با طرح مشروعیت دموکراتیک در قالب مباحث سیاسی مواجه‌ایم و شاهد تبدیل آن به یک قاعده‌ی حقوقی نیستیم. در کل، باید گفت، تا به امروز در حقوق بین‌الملل موضوعه، قاعده‌ی عامی برای ملزم کردن دولت‌ها به داشتن یک نظام دموکراتیک وجود ندارد، در عین این که جامعه‌ی جهانی، دیگر در یک سیستم حقوقی بی‌تفاوت در مورد نحوه‌ی انتخاب ساختار دولت‌ها به سر نمی‌برد (همان: ۴۹۷). امروزه مرحله گذار است، و ما پیش از پیش با تقویت، ترغیب و اثربخشی بین‌المللی به قواعد مربوط به حقوق سیاسی مردم و ملت‌ها از جمله حق تعیین سرنوشت داخلی آن‌ها و حقوق‌شان به عنوان صاحبان اصلی حاکمیت داخلی، حول یک قاعده‌ی حقوقی هستیم.

۴-۱-۲- رویکرد نهادهای حقوقی بین‌المللی جهانی به دموکراسی

از آغاز دهه‌ی ۹۰ میلادی، کمیته حقوق بشر با به کارگیری تمامی ابزارهایی که در اختیار دارد، از جمله تفاسیر عمومی، ملاحظات نهایی و سازوکارهای گزارش‌دهی، اصول مختلفی از دموکراسی را که به موجب آن‌ها حقوق مندرج در دو میثاق تأمین می‌شود مورد توجه قرار داده است (Simonides, 1998: 6). در تفسیر عمومی شماره‌ی ۱۲، کمیته در مورد اهمیت حق تعیین سرنوشت چنین اشعار می‌دارد: «حق تعیین سرنوشت دارای اهمیت خاصی است، زیرا تضمین و رعایت مؤثر حقوق فردی بشر و ترویج و تقویت آن به تحقق حق تعیین سرنوشت بستگی دارد. به همین دلیل است

که دولت‌ها این حق را به‌عنوان یکی از حقوق موضوعه در ماده‌ی ۱ میثاق قبل از دیگر حقوق درج کرده‌اند» (عزیزی، ۱۳۹۴: ۳۶۰). تأکید کمیته بر این حق در پرتو این واقعیت توجیه می‌گردد که حق تعیین سرنوشت، شرط ضروری در برخورداری از دیگر حقوق بشری می‌باشد. انسان‌ها اگر تحت انقیاد باشند؛ در موقعیتی نخواهند بود که حقوق فردی آنان کاملاً مورد حمایت قرار گیرد (همان، ۳۶۲). کمیته، همواره کشورهای عضو را تشویق نموده است که در گزارشات سالانه خود، درباره‌ی مشارکت افراد در ساختارهای سیاسی و اجتماعی به طور مفصل توضیح دهند و در گفت‌وگو با نمایندگان کشورهای عضو، به طور منظم این مسئله مطرح می‌شود که ملت چگونه در حکومت کشور خود مشارکت می‌کنند و به طور مکرر به دولت‌هایی که برای بررسی گزارش‌های دوره‌ای‌شان حاضر می‌شوند، گوشزد می‌نماید که: «حق تعیین سرنوشت، نیازمند انتخابات آزاد است تا مردم، نظام سیاسی خود را تعیین و به توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود دست یابند» (Higgins, 1994: 120). در نهایت کمیته در تفسیر عمومی ماده‌ی ۲۵ میثاق، اشعار می‌دارد که: «میثاق در هسته مرکزی یک حکومت دموکراتیک مبتنی برخواست مردم و منطبق بر اصول مندرج در آن قرار دارد.»^۱ کمیته در این تفسیر به نوعی، به رابطه‌ی مستقیم حق تعیین سرنوشت مردم و دموکراسی اشاره می‌کند و تحقق حق تعیین سرنوشت و تضمین حقوق فردی بشر را نتیجه انتخابات آزاد مبتنی برخواست مردم می‌داند.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در برخی قضایا در چارچوب اصل عدم مداخله، به اصل آزادی دولت‌ها در انتخاب نوع نظام سیاسی‌شان در حقوق بین‌الملل می‌پردازد و در حالی که انتظار می‌رفت با استناد به حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به نحوه و چگونگی انتخاب نوع نظام و ساختار سیاسی دولت‌ها ورود نماید، به نحو هوشمندانه‌ای از نظریه‌پردازی در این خصوص امتناع نموده و صرفاً به این بیان اکتفا کرده است که جهت‌گیری سیاسی دولت‌ها نباید در جهت نقض تعهدات بین‌المللی آن‌ها باشد. دیوان، در نظریه مشورتی خود در قضیه صحرای غربی چنین اعلام می‌کند: «هیچ قاعده‌ی حقوق بین‌الملل، دولتی را ملزم به داشتن ساختار مشخصی نمی‌کند همان‌گونه که تنوع ساختارهای دولتی موجود در جهان آن را ثابت می‌کند.»^۲ دیوان یک‌بار دیگر و این‌بار قوی‌تر از قبل بر اساس حقوق بین‌الملل عرفی در قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی آمریکا در نیکاراگوئه اعلام می‌کند: «جهت‌گیری سیاست‌های داخلی یک دولت در قلمرو صلاحیت انحصاری آن دولت قرار دارد تا زمانی که این صلاحیت ناقض هیچ‌گونه تعهد بین‌المللی نباشد، دیوان نمی‌تواند تصور قاعده‌ی جدیدی نماید که حق مداخله به دولتی بر ضد دولت دیگری بدهد به این دلیل که دولت اخیر ایدئولوژی و نظام سیاسی خاصی را برگزیده است.»^۳

1. General comment no.25, Human Rights Committee, UN Doc. HRC/GC/25, 12 July 1996, available at: <http://www.unhchr.ch/tbs/doc.nsf/0/d0b/7f023e8d6d9898025651e004bc0eb?Opendocument>.

2. Advisory Opinion on Western Sahara, 16 October 1975, para 74.

3. Military and Parilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 27 June 1986, para 202.

در ادامه دیوان در همین قضیه اعلام می‌کند: «بنابراین ممنوعیت دخالت باید به مواردی هم که اصل حاکمیت دولت‌ها به دولتی اجازه می‌دهد که آزادانه در مورد خود تصمیم بگیرد تسری یابد، یکی از آن موارد انتخاب نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تنظیم روابط خارجی است.»^۱

در داوری مشهور «تینوکو»^۲، «قاضی تفت»^۳ حقوقدان مشهور تصریح می‌کند که: «دراقدام به شناسایی دولت‌ها، کشورهای دیگر باید درصدد احراز این باشند که آیا دولت موضوع شناسایی از کنترل مؤثر لازم و عملی در قلمرو خود برخوردار است یا خیر؟ کنکاش در مشروعیت یک دولت از عناصر و وظایف تأسیس شناسایی نیست و حقوق بین‌الملل مداخله‌ای در این زمینه به عمل نمی‌آورد.»^۴

در واقع دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای مزبور، در حالی که به اصل آزادی انتخاب ساختار سیاسی توسط دولت‌ها اشاره و تحمیل یک نظام سیاسی خاص بر آن‌ها را بر اساس حقوق بین‌الملل نفی نموده است از ورود به مقوله چگونگی انتخاب نوع ساختار سیاسی و حق ملت‌ها در تعیین آن بر اساس موازین حقوق بین‌الملل امتناع کرده است و به بیان دیگر همه جوانب مبحث مربوط به ساختار سیاسی دولت‌ها را رمزگشایی ننموده است در حالی که می‌توانست با تفصیل بیشتری جنبه‌های اصل آزادی انتخاب نوع نظام سیاسی از جمله چگونگی این انتخاب را تحلیل نماید. لذا به نظر می‌رسد که دیوان بین‌المللی دادگستری هنوز در چارچوب نگاه پوزیتیویستی^۵ و حاکمیت‌گرا گرفتار مانده است. قاضی تفت نیز در داوری تینوکو در حالی که معیار کنترل مؤثر در شناسایی حکومت‌های جدید استناد می‌کند که حق مشارکت مردم و ملت‌ها در انتخاب نوع نظام سیاسی‌شان در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است و اکثر دولت‌ها خود را ملزم به رعایت آن ساخته‌اند. این شکل از قضاوت‌ها و داوری‌ها، تضاد واقعی حقوق بین‌الملل معاصر را هویدا می‌کند. تضادی که امروزه در جهت تغییرنظم سیاسی بین‌المللی خودنمایی می‌کند. این تضاد حاصل برخورد اصل حاکمیت دولت‌ها با حقوق بشر و «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» است. بعد از پایان جنگ دوم جهانی و مقارن با اصل حاکمیت دولت‌ها که تا آن موقع بر کل حقوق بین‌الملل سلطه داشته و به آن انسجام و هماهنگی می‌بخشید، دومین اصلی که نمود کرد «حق خلق‌ها در تعیین سرنوشت خود» و «حقوق بشر» بود. این حقوق به لحاظ تعریف بر ضد حاکمیت دولت‌ها است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۶). به هر جهت، تغییر چنین رویه‌ای در نهادهای قضایی و داوری بین‌المللی به عنوان مراجع مجری و مفسر حقوق بین‌الملل، مستلزم حل این گونه تضادها و تعارضات حقوقی و رفع ابهام از قلمرو اجرایی آن‌ها است. لذا با وضعیت موجود و رویکرد اثبات‌گرایانه و محافظه‌کارانه دیوان نسبت به حقوق بین‌الملل، طبیعی است که آرای داوری و قضایی در قضایای مربوط به مشروعیت دولت، صرفاً بر اساس روابط میان دولت‌ها و استقلال آن‌ها از مداخلات خارجی صدور یابد. به هر جهت، اتخاذ چنین رویکردی از سوی دیوان نمی‌تواند باعث نادیده انگاشتن شروع اقدامات برخی نهادهای سیاسی و حقوقی بین‌المللی نظیر شورای امنیت و کمیته‌ی حقوق بشر در

1. Military and Parailitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 27 June 1986, para 209.

2. TINOCO Arbitration Case, (Great Britainn v. Costa Rica), available at: www. Case Briefs.com.

3. TAFT.

4. Tinoco Case, R.I.A.A. Vol. I.375, p. 381.

5. Positivisme.

جهت شفاف‌سازی تعارض مذکور شود. تعارضی که رفع اشکال از آن می‌تواند بار دیگر دیوار بلند حاکمیت دولت‌ها را به نفع حقوق بشر کوتاه کند.

۲-۲- دموکراسی در اسناد و نهادهای بین‌المللی منطقه‌ای

امروزه نظام‌های منطقه‌ای مسئولیت احقاق حقوق بشر در سطح منطقه‌ای را با همکاری و مساعدت نظام بین‌المللی حقوق بشر به عهده دارند. نظام‌های منطقه‌ای، توأمان و در چارچوب نظام بین‌المللی حقوق بشر فعالیت می‌کنند (عاکفی قاضیانی و فضائلی، ۱۳۹۸: ۱۶۵). در این قسمت به بررسی جایگاه دموکراسی در اسناد و نهادهای نظام‌های منطقه‌ای می‌پردازیم.

۱-۲-۲- دموکراسی در اروپا

از زمان فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی و پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به ارزش‌های سیاسی اروپای غربی، مشروعیت دموکراتیک به خوبی در اروپا استقرار یافته است (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۱). در این مورد تحول فلسفه سیاسی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا از سال ۱۹۸۹ قابل توجه است. در سند نهایی گردهمایی کپنهاگ در مورد ابعاد حقوق بشری سازمان امنیت و همکاری اروپا می‌توان ملاحظه نمود که: «دولت‌های شرکت کننده می‌پذیرند که دموکراسی کثرت‌گرا و حکومت قانون برای تضمین احترام و رعایت کلیه حقوق بشر، اساسی و مهم می‌باشند. بنابراین آن‌ها از تعهدی که کلیه دولت‌های شرکت کننده برای نیل به ایده‌آل‌های دموکراسی و کثرت‌گرایی سیاسی می‌پذیرند و همچنین از عزم راسخ و مشترک آن‌ها برای استقرار جوامع دموکراتیک که مبتنی بر انتخابات آزاد و حکومت قانون می‌باشند ابراز خرسندی می‌کنند. آن‌ها مجدداً تأکید می‌کنند که دموکراسی یکی از عوامل ذاتی و لاینفک قانون می‌باشد آن‌ها اهمیت کثرت‌گرایی سازمان‌ها و تشکیلات سیاسی را می‌پذیرند.»^۱ در این مورد منشور پاریس برای اروپای جدید که در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۱ در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا تصویب شده است از صراحت بیشتری برخوردار می‌باشد: «ما متعهد می‌شویم که دموکراسی را به‌عنوان تنها سیستم حکومتی برای ملت‌های خود ساخته، تقویت کرده و استحکام بخشیم. حکومت دموکراتیک مبتنی بر اراده مردم است که از طریق انتخابات ادواری، منظم، آزاد و شرافتمندانه ابراز می‌شود. دموکراسی بهترین تصمیم برای آزادی بیان، بردباری نسبت به کلیه گروه‌های اجتماعی و برابری در شان برای همه می‌باشد. دموکراسی، به لحاظ ویژگی‌های بازنمایی و کثرت‌گرایی خود، مسئولیت در مقابل انتخاب‌کنندگان، تعهد برای قدرت عمومی جهت تطبیق خود با قانون و اجرای بی‌طرفانه عدالت را ایجاب می‌کند. هیچ‌کس مافوق قانون نیست، دولت‌های ما با هم همکاری کرده و یکدیگر را مورد حمایت قرار می‌دهند تا دستاوردهای دموکراتیک را برگشت‌ناپذیر نمایند.»^۲

1. C.S.C.E "Document d la reunion de Copenhague de la Comference sur la Dimension Humaine de la C.S.C.E. du 20 Juin 1990", R.U.D.H.1990, Vol.2.

2. C.S.C.E, "Chart de Paris pour Une nouvelle Europe, Adoptee le 21 November 1990", R.U.D.H., 1990, Vol.2, N 12, PP.490- 495.

عضویت در «اتحادیه‌ی اروپا» به طور ضمنی به عضویت در «شورای اروپا» و التزام به نظام سیاسی دموکراتیک و حقوق بشر پیوند خورده است. طبق ماده‌ی ۱ بند (f) «معاهده ماستریخت»^۱، اتحادیه، به هویت ملی دولت‌های عضو که نظام‌های حکومتی آن‌ها مبتنی بر اصول دموکراتیک و رعایت حقوق بشر است، احترام می‌گذارد. دولت‌های خواهان عضویت در اتحادیه‌ی اروپا باید کنوانسیون حقوق بشر را تصویب نموده و بدین وسیله خود را مشمول نظارت میان‌دولتی اروپایی و صلاحیت دیوان اروپایی حقوق بشر نمایند. در مباحثات مربوط به تدوین کنوانسیون حقوق بشر، مناقشه بر سر مقرره‌ای ناظر بر مشارکت سیاسی مانع از درج آن در کنوانسیون شد، هرچند ماده‌ی ۳ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون، در سال ۱۹۵۲ میلادی این نقیصه را رفع نمود.

اساسنامه‌ی شورای اروپا مصوب ۵ مه ۱۹۴۹، نیز در دیباچه‌ی خود به بیان عناصر سازنده دموکراسی می‌پردازد: «این سند باز تصدیق حمایت دولت‌ها از ارزش‌های اخلاقی و معنوی است که میراث مشترک مردمان‌شان و منبع حقیقی آزادی افراد، آزادی سیاسی و حاکمیت قانون است، یعنی آن دسته از اصولی که بنیان هر دموکراسی را تشکیل می‌دهند.»^۲

رویه‌ی قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر شامل احکام متعددی در خصوص معنا، محدودیت‌های مشروع و مقتضیات امنیتی دولت دموکراتیک است. در مقدمه‌ی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به عنوان قانون مبنایی دیوان اروپایی حقوق بشر به توافق کشورهای امضاء کننده مبنی بر وجود نظام سیاسی دموکراتیک به عنوان بهترین روش تأمین آزادی‌های اساسی اشاره گردیده است. بر همین اساس دیوان در قضیه‌ی «لوس‌تینگ پریان و بکت» علیه انگلستان در سال ۱۹۹۹ به تعیین مشخصه‌های جوامع دموکراتیک اقدام نموده و این مشخصه‌ها را شامل تکثرگرایی، روحیه‌ی تحمل و مدارا و رهایی از تعصب دانسته است (Bowring, 2007: 79).

۲-۲-۲- دموکراسی در آفریقا

یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های سیاسی آفریقا، به ویژه پس از سقوط نظام استعماری، تغییرات حکومتی در نظام سیاسی کشورهای آن بوده است. از آغاز اولین کودتا در سال ۱۹۵۲، بروز انقلاب‌ها و جنگ‌های داخلی منجر به تغییر حکومت در اکثر کشورهای آفریقایی شده است. بدین جهت بیشتر مباحث مربوط به دموکراسی و تعیین سرنوشت خلق‌ها در این اتحادیه در چارچوب تصمیمات آن در مورد حکومت‌های کودتا و شناسایی یا عدم شناسایی آن‌ها مطرح گردیده است. البته، قاعده‌ی مبنایی این تصمیمات، محتوای ماده‌ی ۱۳ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم مصوب ۱۹۸۱ است که اعلام می‌دارد: «شهروندان دارای حق مشارکت مستقیم و یا غیرمستقیم از طریق نمایندگان منتخب هستند.»^۳ مجمع سران دولت‌ها در مراسم شروع به کار اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۲ نیز اعلامیه اصول حاکم بر انتخابات دموکراتیک آفریقا را به تصویب رساندند. این اعلامیه به نحوی صریح بر تقویت تلاش‌های سازمانی برای ارتقای فرایند

1. Maastricht.

2. Concil of Europe, London 5.V 1949. Available at: [http://conventions .cos.int/Treaty/en/Treaties/Html/001.htm](http://conventions.cos.int/Treaty/en/Treaties/Html/001.htm).

3. " Organization of African Charter on Human AND People s Rights", 27 June 1981, OAU Doc. CAB/LEG/67/3 available at: <Http://www1.umu.edu/humanrts/instree/z1afchar.htm>.

دموکرات‌سازی در آفریقا تأکید می‌کند. به هر جهت، در جریان موجب تغییرات سیاسی، در بسیاری از مواقع بیش از یک تشکل سیاسی مدعی بر خورنداری از قدرت حکومتی در یک کشور معین بوده است. در مقابله با چنین تغییرات سریع و غیردموکراتیک سیاسی، اتحادیه آفریقا، سیاست «تغییرات مبتنی بر قانون اساسی» و «عدم شناسایی حکومت‌های ناشی از کودتا» را ترویج داد. این سیاست همزمان با تقویت ارتباط میان دموکراسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی، مورد توجه قرار گرفت، با وجود این سیاست اتحادیه آفریقا در مورد شناسایی به اندازه کافی تثبیت نشده و نیازمند شفافیت بیشتری است (توکلی، ۱۳۹۰: ۲۰).

۳-۲-۲- دموکراسی در آمریکا

همانطور که گذشت، سیستم‌های منطقه‌ای اروپایی و آفریقایی حقوق بشر در مدت زمان اندکی در جهت حمایت و ارتقاء حقوق بشر توسعه چشمگیری یافتند (Burke, 2004: 33). این سیستم‌ها، تاکنون در مقایسه با سیستم جهانی حقوق بشر نقش فعال‌تر و پررنگ‌تری در حمایت و توسعه حقوق بشر ایفاء نموده‌اند. نظام آمریکایی حقوق بشر نیز همگام با نظام‌های اروپایی و آفریقایی در این زمینه موفق عمل کرده است.

منشور بوگوتا^۱ مصوب ۱۹۴۸ به عنوان سند مؤسس سازمان کشورهای آمریکایی در دیباچه‌ی خود، دموکراسی را شرط ضروری برای ثبات، صلح و توسعه دانسته و ارتقاء و ترویج آن را با رعایت اصل عدم مداخله، چشم‌انداز سازمان معرفی می‌نماید.^۲

اعلامیه‌ی آمریکایی حقوق و وظایف بشر، مصوب ۱۹۴۸ در ماده‌ی ۲۰ خود مقرر می‌دارد: «تمامی افراد، صلاحیت قانونی دارند که در حکومت سرزمین‌شان و انتخابات عمومی مشارکت کنند»^۳ این مقرر صریحاً مشارکت در حکومت را حق قانونی یکایک افراد دانسته و در واقع اصل حاکمیت دولت‌ها را به نفع حقوق بشر از طریق مشارکت سیاسی تعدیل نموده است. مقرر «مشارکت در حکومت» متعاقباً در ماده‌ی ۲۳ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر سال ۱۹۶۹ نیز ذکر گردید.^۴

مجمع عمومی سازمان کشورهای آمریکایی در سال ۱۹۹۲ با اصلاح منشور بوگوتا و تصویب ماده‌ی ۹ مؤخر موافقت نمود. به موجب این ماده، مجمع عمومی از این صلاحیت برخوردار گردید که با توافق دو سوم آرای عضویت دولت‌هایی که رژیم دموکراتیک را سرنگون کنند، به حال تعلیق در آورد. در واقع، این پروتکل الحاقی که در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۷ پس از امضای ۲۰ دولت به اجرا درآمد، اقدام به پیش‌بینی اقدامات تنبیهی در خصوص نقض دموکراسی و سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک در نظام سیاسی آمریکا نموده است. بر همین اساس، این سازمان با

1. Bogotá.

2. "International Conference of American State, Charter of the Organization of American States" 30 Aprile 1948. Available at: <http://www.oas.org/juridico/english/charter.html>.

3. "International Conference of American State, Declaration on Rights and Dutise of Man, Aprile 1948, available at: http://www.hrcr.org/docs/OAS_declaration/oasrights4.html.

4. "Inter -American Specialized Conference on Human Rights, American Convention of Human Rights", 22 November 1969, available at: <http://www.oas.org/juridico/English/treaties/b-32.html>.

عدم شناسایی وضعیت‌هایی که منجر به سقوط حکومت دموکراتیک یکی از کشورهای عضو گردیده، توانسته است تا اندازه زیادی، کودتاهای پی‌درپی در این منطقه را خنثی نموده و کودتا را از یک روش معمول تحصیل قدرت به یک روش غیرمعمول و غیرکارآمد مبدل سازد. رویه‌ی سازمان کشورهای آمریکایی در بحران هندوراس قابل تأمل است. عضویت هندوراس، در پی کودتای ۲۸ ژوئن سال ۲۰۰۹ که موجب خلع رئیس‌جمهور قانونی این کشور گردید، به حالت تعلیق درآمد. نکته جالب توجه این که برغم این تعلیق، کشورهای عضو، هندوراس را مکلف به اجرای تعهدات خود به‌عنوان عضو سازمان به‌ویژه در ارتباط با حقوق بشر و آزادی‌های اساسی نمودند. این کشورها خواستار تداوم اقدامات دیپلماتیک برای اعاده‌ی دموکراسی و استقرار حکومت منتخب قانونی در این کشور شدند، بر این نکته مهم تأکید نمودند که هیچکدام از این اقدامات متضمن شناسایی رژیم حاصل از کودتا نخواهد بود (همان: ۲۶). در اقدام بعدی سازمان کشورهای آمریکایی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در سندی تحت عنوان «منشور دموکراتیک سازمان کشورهای آمریکایی» که در نوع خود پیشرفته‌ترین سند در خصوص دموکراسی و دموکرات‌سازی نظام سیاسی آمریکا محسوب می‌شود، به تبیین عناصر اصلی دموکراسی و اقدامات حفاظتی دسته‌جمعی در مواقعی که دموکراسی با چالش جدی مواجه می‌گردد، اقدام نموده است.^۱ این گام بلند حقوقی، بیانگر گذر جوامع آمریکایی از مباحث اولیه و جنجال‌برانگیز مربوط به شناسایی و یا عدم شناسایی مشروعیت دموکراتیک در نظام سیاسی کشورهای آمریکایی و فراتر از آن، پیش‌بینی اقدامات حفاظتی در خصوص مواجهه با چالش‌های تهدیدکننده آن است.

۳- مبانی هنجاری حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل

تحلیل‌گرانی که به‌وجود حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل باور دارند، در راستای اثبات اعتقاد خود، به پاره‌ای هنجارهای موجود در حقوق بین‌الملل استناد می‌کنند. این گروه که بر خلاف اثبات‌گرایان به انسانی بودن حقوق بین‌الملل اعتقاد دارند و با رویکردی طبیعی‌گرایانه به حقوق بشر در صدد اثبات عقیده خود هستند. از منظر این گروه، مهم‌ترین مبانی هنجاری حق بر دموکراسی، حق تعیین سرنوشت مردم و حقوق مشارکتی مندرج در اسناد بین‌المللی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۳-۱- حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش

حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یکی از قواعد حقوق بین‌الملل، اولین بار در قطعنامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۵۴۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد وجهی قانونی یافت و بعد از آن از طریق میثاق ۱۹۶۶ حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به صف موازین تعهدآور حقوق بین‌الملل پیوست. هرچند بسیاری از ملت‌ها با تکیه بر اصل تعیین سرنوشت، از یوغ استعمار رهایی یافتند، ولی به سرعت در دام حکومت‌های تمامیت‌خواه و مستبدی افتادند که تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خودشان را عملاً انکار می‌کردند و استراتژی انکار حق تعیین سرنوشت را در پیش گرفته و مطالبه‌ی این حق را ادعایی غیرقانونی و خارج از چارچوب حقوق بین‌الملل می‌دانستند (Paust, 2013: 5). در بسیاری از موارد این مخالفت‌ها و انکارها، موجبات شورش و اعتراضات گسترده مردمی را علیه رژیم‌های اقتدارگرا فراهم

1. General Assembly of the Organization of American State, Inter – American Democratic Charter", 11 September 2001. Available at: http://www.oas.org/charter/dose/resolution_1_en_p4.htm.

آوردند که نقطه عطف آن‌ها، اعتراضات مردمی به سیاست‌های حکومتی در برخی کشورهای عربی موسوم به «بهار عربی» است (Paust, 2013: 7). در نهایت، این اقدامات منجر به این تفکر گردید که اگر اصحاب قدرت در داخل مرزها حق تعیین سرنوشت مردم را نقض کنند، سرزمین‌های مستقل از استعمار همچنان دست به گریبان جنگ‌ها و آشوب‌های محلی خواهند بود (Roth, 2000: 508). بر همین اساس بعد داخلی حق تعیین سرنوشت نیز مورد شناسایی حقوق بین‌الملل معاصر قرار گرفت. در واقع، جنبه‌ی داخلی حق تعیین سرنوشت، مربوط به حقوق ملت‌ها در داخل دولت برای انتخاب چارچوب سیاسی، حدود مشارکت سیاسی و شکل حکومت است. حق تعیین سرنوشت داخلی، مردم یک سرزمین معین را در فرایند دموکراتیک حکومتی که آزادانه انتخاب کرده‌اند، از مشارکت آزاد و منصفانه برخوردار می‌سازد (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۱: ۴۹). برغم پذیرش این جنبه از حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، دامنه و گستره‌ی آن هنوز در میان اندیشمندان حقوقی و سیاسی محل ابهام و بحث است. بدین معنا که آیا بعد داخلی حق تعیین سرنوشت به آن مفهومی که در حقوق بین‌الملل مورد پذیرش قرار گرفته است متضمن حق بر دموکراسی نیز هست یا خیر؟

در مطالب پیش گفته به لحاظ شکلی به جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل پرداخته شد. نتایج حاصل از این بررسی حاکی از این است که حق بر دموکراسی مبتنی بر حق تعیین سرنوشت مردم در ادبیات و حقوق نرم بین‌المللی راه یافته و با سرعت نه چندان آهسته‌ای در حال پیشروی به سوی یک هنجار و قاعده‌ی بین‌المللی است. اما پاسخ پرسش مزبور به لحاظ ماهوی و از طریق بررسی ارکان و عناصر مبنایی دو مفهوم دموکراسی و حق تعیین سرنوشت داخلی نیز قابل پیگیری است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

۲-۱-۳- دموکراسی و تعیین سرنوشت سیاسی

فروپاشی رژیم‌های کمونیستی بر اثر فشار مردم، آشکار ساخت که دموکراسی در امتداد حقوق بشر آرزویی جهان‌شمول است. سابقه‌ی نقض حقوق بشر در انواع دیکتاتوری‌ها نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی در هر کشوری کاملاً با میزان حقوق بشری که شهروندان از آن بهره‌مند هستند ارتباط دارد. امروزه این اعتقاد وجود دارد که دموکراسی و حقوق بشر به شدت به یکدیگر مرتبط‌اند. لذا حق همه شهروندان در اظهار نظر درباره‌ی موضوعات همگانی و اعمال نظارت بر حکومت بر مبنای برابری با دیگر افراد، جزء ذات دموکراسی است. در نتیجه ارتباط میان دموکراسی، حقوق سیاسی و مدنی، نه یک ارتباط عارضی بلکه یک ارتباط ذاتی است. بدون آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش، آزادی اندیشه مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوع سیاست‌گذاری اظهار نظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه‌ی خود در قالب حقوق مدنی افراد، از جمله حق آزادی، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی تضمین و تقویت می‌شود (Smith, 1991: 8-15). از آن‌جا که حقوق مدنی و سیاسی جزء ذات دموکراسی است امکان پیشرفت مؤثرتر فرایند دموکراتیک شدن نه از طریق مبارزه برای خود دموکراسی، بلکه از راه مبارزه برای حقوق اساسی بشر به وجود می‌آید (Panizza, 1995: 171).

۳-۱-۳- دموکراسی و تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی

زمانی که جامعه‌ی بین‌المللی پیشبرد حقوق بشر را هدف خود و چشم انداز سیاسی دولت‌ها قرارداد، منظور، حق آزادی بیان، حق انجمن، حق دادخواهی و حق حفاظت از این حقوق در مقابل تجاوز دولت بود نه حق دستیابی به وسایل زندگی یا مراقبت‌های اولیه بهداشتی. همچنین زمانی که از سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری بحث می‌شود، فعالیت سازمان‌هایی نظیر عفو بین‌الملل یا انجمن آزادی‌های بین‌المللی به ذهن خطور می‌کند. به همین صورت پارادایم حق تعیین سرنوشت و نقض حقوق بشر، شکنجه و یا قتل عام به دست دولت است نه مرگ کودکان بخاطر سوء تغذیه یا دیگر امراض قابل پیشگیری. این دیدگاه در بیانیه‌ی کمیته‌ی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد در «کنفرانس جهانی وین» در سال ۱۹۹۳ مورد اشاره قرار گرفته است: «واقعیت تکان‌دهنده این است که کل جامعه‌ی بین‌المللی همچنان در مقابل نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تساهل به خرج می‌دهد. در حالی که اگر این نقض‌ها در مورد حقوق مدنی و سیاسی صورت بگیرد، فریاد نفرت و انزجار بر می‌خیزد و به درخواستی هماهنگ برای اقدام جبرانی فوری منجر می‌شود. در عمل برغم همه‌ی شعارها، همچنان نقض حقوق مدنی و سیاسی بسیار جدی‌تر و تحمل‌ناپذیرتر از سلب مسقیم و گسترده حقوق اقتصادی، اجتماعی تلقی می‌شود.»^۱

از زمان صدور اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ تا کنون حقوق اقتصادی و اجتماعی در معرض انتقادات دائمی قرار داشته است. استدلال می‌شود که حقوق اقتصادی، اجتماعی در واقع حقوق نیستند بلکه مجموعه‌ای از آرمان‌ها و اهداف هستند. همچنین استدلال می‌شود فهرست موسوم به حقوق مذکور در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید چندین شرط داشته باشند که به واقع حقوق محسوب شوند؛ باید بنیادی و جهانی باشند، به شکلی درست تعریف پذیر باشند، کسی که حفظ و اجرای آن‌ها را بر عهده دارد، به وضوح مشخص باشد و نهاد مسئول باید توانایی اجرای تعهداتش را داشته باشد. لذا منتقدان استدلال می‌کنند که حقوق مندرج در میثاق بالا این شرایط را ندارند (Beetham, 1995: 185-186). رویه‌ی سازمان ملل متحد، از جمله: وجود دو میثاق جداگانه برای حقوق بشر؛ رویه‌ی نظارت ضعیف‌تر در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین بیان متفاوت این میثاق مبنی بر این که دولت‌ها باید در جهت تحقق روز افزون این حقوق بر اساس منابع در دسترس گام‌هایی بردارند و توزیع مسئولیت برنامه حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بین نهادهای تخصصی مختلف فائو^۲، یونسف^۳، یونسکوپ^۴ و برنامه‌ی توسعه‌ی ملل متحد^۵ بازتاب دیدگاه متفاوت نسبت به این دسته از حقوق است.

لذا ضرورت توجه به حقوق اقتصادی و اجتماعی را می‌توان این گونه تبیین نمود که اساسی‌ترین شرط اعمال حق تعیین سرنوشت مدنی و سیاسی این است که بتوانیم زنده بمانیم و زنده ماندن، مستلزم امنیت جانی و دسترسی به ضروریات زندگی است؛ یعنی دسترسی به ابزار معاش، مسکن، آب سالم و مراقبت‌های بهداشتی اساسی (Okin, 1980: 51). ما نمی‌توانیم بدون ابزار فوق، زندگی واقعاً انسانی درپیش بگیریم یا از حقوق و آزادی‌هایی که ویژگی چنین

1. UN Doc. E/C. 12/1992/2, p.83.

2. Food and Agriculture Organization of the United Nations (FAO).

3. United Nations Children's Fund.

4. Educational, Scientific and Cultural Organization of the United Nations.

5. The United Nations Development Program.

زندگی هستند بهره‌برداری کنیم. لذا تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی بدون برخورداری از حقوق اقتصادی و اجتماعی و پیگیری آزادانه آن‌ها عملاً امکان‌پذیر نخواهد بود در نتیجه تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی برای تشکیل و استمرار یک حکومت دموکراتیک، لازم و ضروری است، چرا که موجب تأمین حداقلی از برابری برای دسترسی سیاسی همه افراد یک جامعه می‌گردد. فقدان ضروریات اقتصادی و اجتماعی از جمله فرصت‌های شغلی، بهره‌مندی از آموزش و پرورش و غیره، فی‌نفسه هم به موقعیت شهروندی افرادی که از این حقوق محروم‌اند، آسیب می‌رساند و هم از طریق کاهش توانایی آن‌ها برای شرکت در زندگی مدنی و همگانی، همچون دیگر افراد جامعه.

در نهایت می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که ناتوانی در حفاظت از حقوق اجتماعی و اقتصادی، به شیوه‌های متفاوتی نابودکننده‌ی دموکراسی است. اولین و مستقیم‌ترین شیوه این است که وضعیت فوق، باعث تضعیف موقعیت شهروندی افراد آسیب‌پذیر و تضعیف توانایی آنان برای اعمال حقوق مدنی و سیاسی‌شان همچون دیگران می‌شود. پس محرومیت اقتصادی و اجتماعی و محرومیت سیاسی دست در دست هم پیش می‌روند. دوم این که ناتوانی در حفاظت از حقوق اجتماعی و اقتصادی با از بین بردن امنیت مالکیت و امنیت شخص و به دنبال آن تشدید سازمان سرکوب برای اعاده‌ی این امنیت، باعث کاهش کیفیت مطلوب زندگی عمومی همه‌ی مردم می‌شود و این در نهایت مشروعیت نهادهای دموکراتیک را کاهش می‌دهد و آن‌ها را در برابر واژگونی و فروپاشی آسیب‌پذیر می‌سازد. لازم به ذکر است که هر چه فقدان حقوق اقتصادی و اجتماعی عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد احتمال چنین تأثیراتی شدیدتر خواهند شد.

۴-۱-۳- دموکراسی و تعیین سرنوشت فرهنگی

در اسناد حقوق بشری که مصداق بارز آن میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ است، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همواره در کنار یکدیگر و بدون هیچ‌گونه تفکیکی مطرح می‌گردند. تفکیک صورت گرفته در این پژوهش صرفاً به دلیل کاهش پیچیدگی امر در راستای تبیین بهتر رابطه میان حق تعیین سرنوشت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با دموکراسی است و به هیچ‌وجه جنبه‌ی دیگری ندارد.

در تبیین رابطه میان حقوق فرهنگی و دموکراسی، دو گروه حقوق فرهنگی مطرح می‌شود، گروه اول که در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ذکر شده‌اند، یعنی آموزش (مواد ۱۳ و ۱۴) و بهره‌گیری از دانش علمی (ماده ۱۵) که جزء حقوق افراد بشری برای رسیدن به رشد و شکوفایی و دستیابی به فرهنگ جهانی علم به شمار می‌روند (Brownlie & Good, 2010: 118). دسترسی به این دسته حقوق فرهنگی لازمه‌ی تحقق برابری شهروندی برای نظارت همگانی است که در قلب دموکراسی جای دارد. دومین گروه از حقوق فرهنگی، حق گروه‌ها و اقلیت‌ها برای سلوک بر طبق فرهنگ متمایز خودشان و باز تولید آن است. این حق در میثاق حقوق سیاسی و مدنی (ماده ۲۷) به منزله‌ی یکی از حقوق اساسی اقلیت‌ها آمده است. اعلامیه‌ی اختصاصی ملل متحد در مورد حقوق اقلیت‌ها در سال ۱۹۹۲ نیز به این حق به صراحت اشاره نموده است (ماده ۲).

گروه دوم از حقوق فرهنگی در واقع مربوط به جوامع فرهنگی و افراد عضو این گروه‌ها و جوامع است و به خاص بودن و متمایز بودن فرهنگی این گروه‌ها و جوامع اذعان می‌کند. فرهنگ مربوط به اقلیت‌ها و ارزش آن‌ها برای اعضای‌شان دقیقاً در این امر نهفته است که شکل زندگی آن‌ها را از دیگران متمایز می‌نماید. برخی استدلال کرده‌اند که پذیرش «تفاوت و تمایز» در تعارض با پیش‌فرض‌های جهان‌شمول و عام‌گرایانه در مورد نیازها و توانایی‌های بشر، و در تعارض با اصل برابری و شرافت برابر انسانی که برای حقوق بشر لازم و ضروری است قرار دارد. براساس پیش‌فرض‌هایی که اساس حق خاص بودن یا تفاوت فرهنگی هستند، نیاز به هویت متمایز که از سوی دیگران پذیرفته شده و مورد احترام است، نوعی نیاز بشری عام و جهان‌شمول است و این نیاز باید به منزله‌ی نیاز عام انسانی به رسمیت شناخته شود و برای اقلیت‌هایی که فرهنگ‌شان در برابر زوال، سرکوب و یا تبعیض از جانب اکثریت، در معرض تهدید است، مورد محافظت قرار گیرد. بنابراین اگر اصول برابری و تفاوت را به مثابه‌ی حقی برابر برای توسعه و ابراز هویت و شیوه زندگی متمایز در کنار دیگران قلمداد کنیم، این اصول نه تنها متعارض نیستند بلکه مکمل هم محسوب می‌گردند (بیتهم، ۱۳۸۳: ۱۷۷).

التزام و دفاع از تکثر فرهنگی در عین التزام به جهان‌شمولی و برابری در برابر حقوق بشر ایده‌ای است که در اعلامیه‌ی جهانی تنوع فرهنگی سال ۲۰۰۱ یونسکو بر آن تأکید شده است.^۱ ماده‌ی ۱ این اعلامیه بر تکثر و منحصر به فرد بودن جوامع انسانی به عنوان منشأ و ریشه‌ی تکثر و تنوع فرهنگی تأکید کرده است. نکته‌ی قابل تأمل در این ماده که بی‌تردید یکی از بنیادی‌ترین ایده‌های این اعلامیه است، تأکید بر این است که فرهنگ‌ها «میراث مشترک بشریت‌اند».^۲ با این همه، تدوین‌کنندگان اعلامیه به خوبی بر این امر واقف بوده‌اند که مسأله‌ی تنوع و تکثر فرهنگی می‌تواند دستاویزی برای نقض نظام‌مند حقوق بشر قرار گیرد. از همین رو اولین بخش این اعلامیه به مسأله‌ی تنوع فرهنگی و حقوق بشر پرداخته است. به تصریح ماده‌ی ۴ این اعلامیه، «هیچ کس نمی‌تواند تنوع فرهنگی را به عنوان دلیلی بر نقض و یا محدود کردن حقوق بشر بین‌المللی مورد استناد قرار دهد».^۳ اگر چه در بسیاری از موقعیت‌ها، این دو یعنی برخورداری از حقوق عام و عضویت در فرهنگی خاص، کاملاً با هم سازگار و حتی برهم منطبق هستند، اما در برخی وضعیت‌ها تقاضای برخورداری از حقوق عام و جهانی، از یک‌سو، و عضویت در فرهنگی خاص، از سوی دیگر، در جهات معکوس حرکت می‌کنند. در واقع چنین ملاحظاتی اساس حمایت از مردم بومی و اقلیت‌ها را تشکیل می‌دهند. لیکن باید محدودیت‌های چنین استدلال‌هایی را از دیدگاه حقوق بشر نیز روشن کنیم. اگر دلیل حمایت از جوامع فرهنگی ناشی از ارزشی باشد که این جوامع برای افراد عضو دارند، پس باید بر اساس منافع افراد، محدودیت‌هایی را نیز بر بعضی اقدامات و رسوم فرهنگی خاص اعمال کرد. اگر دولت‌ها نباید در مورد سعادت جوامع فرهنگی درون مرزهای‌شان بی‌طرف بوده و در راستای حق تعیین سرنوشت‌شان با آن‌ها همکاری و همراهی داشته باشند، در برابر اقداماتی که قواعد حقوق بشر را نقض می‌نمایند نیز نباید بی‌طرف باشند. صرف تضمین قانونی حقوق اقلیت‌ها و

1. UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity (2001).

2. Common Heritage of Humanity.

3. part (5) of declaration UNESCO: All Human Rights are Universal, Indivisible and Interdependent and Interrelated While the Significance of National and Regional Particularities and Various Historical, Cultural and Religious Backgrounds Must be Borne in Mind, it is the Duty of States, Regardless of their political, economic and cultural System, to Promote and Protect all Human Rights and Fundamental Freedoms.

شناسایی خودمختاری و تعیین سرنوشت فرهنگی و احترام به آن‌ها کافی نیست آن‌ها باید از کلیه حقوق عام مدنی و سیاسی نیز برخوردار باشند لذا باید سهم تضمین شده‌ای در مناصب دولتی و قدرت سیاسی به آن‌ها داده شود. بدون برخورداری اقلیت‌ها از یک سهم کافی در قدرت سیاسی، آن‌ها چگونه می‌توانند مطمئن باشند که از حقوق فرهنگی‌شان حمایت خواهد شد، به نیازهای مادی و شرایط متفاوت‌شان توجه خواهد شد، و یا جامعه اکثریت حقوقشان را به رسمیت خواهد شناخت و آن‌ها را محترم خواهد شمرد؟ (همان: ۱۷۶). در کشورهایی که اقلیت‌هایشان متمرکزاند، می‌توان خودمختاری منطقه‌ای را به کار گرفت. همچنین ملزم ساختن اکثریت‌های انتخاباتی به اعطای سهمیه‌های تضمین شده به اقلیت‌ها و همچنین اجرای برنامه‌های تبعیض مثبت برای اشتغال در انواع مشاغل حکومتی از جمله راهکارهایی است که منجر به تقسیم قدرت به نسبت اکثریت به اقلیت، از جمله قدرت سرزمینی، انتخاباتی، تقنینی یا اجرایی می‌شوند و جایگاه مناسب اقلیت‌ها را در نظام سیاسی تضمین می‌کنند (Lijphat, 1977: 234). آقای بیتهام در بیان انگیزه گروه‌های اکثریت برای پذیرش چنین اقدامات محدود کننده‌ای، اظهار داشته‌اند که پیامدهای عدم توجه به خواست اقلیت‌ها برای به رسمیت شناخته شدن، نظیر ظهور جنبش‌های جدایی طلب که امروزه جزء مسائل اساسی جامعه بین‌المللی است، تروریسم شهری و جنگ تمام عیار داخلی گریبانگیر اکثریت نیز خواهد شد. سلب حقوق فرهنگی می‌تواند تجاوز به حقوق مدنی و سیاسی اساسی را اول برای خود اقلیت‌ها و سپس برای اکثریت و در نهایت عدم امنیت جهانی را در پی داشته باشد.

۲-۳- حق مشارکت سیاسی

در مبحث پیشین مؤلفه‌های حق مشارکت سیاسی به عنوان عناصر مورد حمایت حق تعیین سرنوشت مورد ارزیابی قرار گرفتند، در حالی که در این مبحث مجرد حق مشارکت سیاسی به عنوان یک هنجار مستقل شناسایی شده در حقوق بین‌الملل به عنوان مبنای حق بر دموکراسی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. حق مشارکت سیاسی در حقیقت ترجمان حق تعیین سرنوشت در ساحت اداره‌ی امور عمومی کشور و هنجار استقرار یافته حقوق بشر بین‌الملل است. لذا باید توجه داشت که بارزترین تجلی حق تعیین سرنوشت در بعد داخلی، حق مشارکت سیاسی است (قاری، ۱۳۹۶: ۷۹). این حق به عنوان هسته‌ی مرکزی و مبنای بنیادین دموکراسی در ماده‌ی ۲۱ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، ماده‌ی ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، مواد ۱ و ۳ کنوانسیون حقوق زنان مصوب ۱۹۵۲، بند (د) ماده‌ی ۳ کنوانسیون شماره‌ی ۱۱۱ سازمان بین‌المللی کار مصوب ۱۹۵۸، ماده‌ی ۵ کنوانسیون منع تبعیض نژادی ۱۹۶۵ و ماده‌ی ۸ کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹ مورد اشاره قرار گرفته است. حق مشارکت سیاسی در اسناد منطقه‌ای از جمله کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و منشور آفریقایی حقوق بشر نیز مورد حمایت واقع شده است (Asante, 1994: 276). این حق که موجبات بکارگیری حقوق و آزادی‌های سیاسی را فراهم می‌آورد، تضمین کننده جنبه‌ی داخلی حق تعیین سرنوشت ملت‌ها نیز هست (سیفی، ۱۳۷۴: ۲۵۸). تحقق کامل حق هر فرد بر مشارکت سیاسی از یک سو به موجب نهادهای جامعه مدنی یعنی احزاب سیاسی، اجتماعات و انجمن‌ها و از

طریق تأمین حقوق و آزادی‌های سیاسی واز سوی دیگر به موجب مشارکت در حکومت یعنی حق رأی دادن و حق انتخاب شدن حاصل می‌شود (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۱: ۵۳).

در نتیجه باید دو مفهوم دموکراسی شکلی و ماهوی را از یکدیگر تفکیک کرد. مفهوم شکلی دموکراسی عبارت از ابتدای حاکمیت بر انتخابات آزاد و دوره‌ای است. در واقع امکان جابجایی مسالمت‌آمیز دوره‌ای حاکمان توسط رأی‌گیری آزاد، تجلی بارز دموکراسی شکلی است که از طریق مشارکت سیاسی و به صورت جمعی اعمال می‌شود. اما حقوق بشر و احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادین مورد حمایت حق تعیین سرنوشت، از جمله آزادی‌های سیاسی، آن هم به صورت برابر برای همگان، قیدی است که دموکراسی شکلی را ماهیت ویژه‌ای می‌دهد که می‌توان از آن تحت عنوان دموکراسی ماهوی یاد کرد. لذا عناصر تشکیل دهنده‌ی دموکراسی ماهوی همان مؤلفه‌های مورد حمایت حق تعیین سرنوشت در عمل هستند. حال این پرسش مطرح می‌شود که با وجود چنین تعامل و رابطه ماهوی میان حق تعیین سرنوشت و دموکراسی، تصور یکی بدون دیگری چگونه خواهد بود؟

نتیجه‌گیری

در نهایت این نتیجه حاصل می‌شود که مفهوم امروزی دموکراسی مبتنی بر کلیه نسل‌های حقوق بشر است، بدین گونه که حقوق مدنی و سیاسی جزء «جدایی‌ناپذیر و ضروری» مفهوم دموکراسی هستند. لذا حق همه شهروندان در اظهار نظر درباره‌ی موضوعات همگانی و اعمال نظارت بر حکومت بر مبنای برابری با دیگر افراد، جزء ذات دموکراسی است. در نتیجه ارتباط میان دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی، نه یک ارتباط عارضی که یک ارتباط ذاتی است و حقوق مدنی و سیاسی از اجزاء ضروری دموکراسی است. بدون آزادی‌های سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش، آزادی اندیشه مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوعات سیاست‌گذاری اظهار نظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد از جمله حق آزادی افراد، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی تضمین و تقویت می‌شوند. در نتیجه تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی در چارچوب ساختار حکومتی دموکراتیک به خوبی تأمین می‌گردد. ولی باید اذعان داشت که رابطه تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی با دموکراسی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی، ذاتی و لاینفک نیست؛ حقوق اقتصادی و اجتماعی به دلیل نقش‌آفرینی در فعلیت یافتن حقوق سیاسی و مدنی به نحوی غیرمستقیم در دایره مفهوم دموکراسی قرار می‌گیرند. لذا حق بر توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی در چارچوب حکومت دموکراتیک به‌عنوان پیش شرط لازم برای تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی حاصل می‌گردد. تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی برای دموکراسی ضروری است؛ چرا که باعث تأمین حداقلی از برابری در دسترسی به حقوق مدنی و سیاسی برای همه‌ی شهروندان می‌شود. فقدان ضروریات زندگی، یا حق آموزش و فرصت‌های شغلی، هم فی‌نفسه به موقعیت شهروندی افرادی که از این حقوق محروم‌اند، آسیب می‌رساند و هم از طریق کاهش توانایی آن‌ها برای شرکت در زندگی مدنی و همگانی، همچون دیگر افراد جامعه. اما محرومیت، در کنار تأثیرات مستقیمی که در افراد محروم بر جای می‌گذارد، تأثیرات غیرمستقیمی نیز در حقوق دموکراتیک، برابری، یا پایداری دموکراسی همه‌ی افراد بر جای می‌نهد و اما اقلیت‌ها و گروه‌های فرهنگی ضمن شناسایی و احترام به فرهنگ

متمایز آن‌ها در نهادهای تقنینی، اجرایی و قضایی از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و در رابطه با دموکراسی مانند سایر افراد جامعه، حاملان یکسان و تمایزناپذیر حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌شوند، نه اعضای جوامع فرهنگی که باید از حقوق متمایز فرهنگی برخوردار باشند، توده‌ها و اقلیت‌ها نه به عنوان حاملان هویت، بلکه به مثابه دیگر افراد جامعه رقابت‌کنندگانی برای کسب حمایت هستند. لذا دموکراسی در عصر معاصر صرفاً نه به عنوان دموکراسی سیاسی بلکه به عنوان دموکراسی اجتماعی و اقتصادی و دموکراسی کثرت‌گرا به شمار می‌آید، مفهومی که در ذات خود نظامی از حقوق بشر مورد حمایت حق تعیین سرنوشت را در بردارد، خود این نتیجه را به همراه دارد که دموکراسی جلوه‌ی عملی و نمود خارجی حق تعیین سرنوشت مردم به مفهوم کنونی در حقوق بین‌الملل است و واضح است که دموکراسی به معنای واقعی آن، چیزی جز به فعلیت رسانیدن حقوق و آزادی‌های بنیادین مورد دغدغه حقوق بشر نیست. در نتیجه حق بر دموکراسی محصول ذاتی این نسبت و رابطه است. محصولی که در صورت عدم حصول می‌توان آن را مطالبه نمود. برغم این رابطه‌ی ماهوی و محتوایی نزدیک و انکارناپذیر، در حقوق بین‌الملل موضوعه هنوز قاعده‌ی عامی برای ملزم کردن دولت‌ها به داشتن یک نظام دموکراتیک وجود ندارد، اگرچه دموکراسی به مقوله‌ی حقوق نرم و قوام نیافته بین‌المللی به طور فزاینده‌ای وارد شده است، لکن هنوز به جهان حقوق سخت و قوام یافته راه نیافته و نهادهای حقوق بشری همچنان در تکاپوی مشروعیت دموکراتیک به سر می‌برند. ناگفته نماند دلیل این مقاومت سخت و غیرقابل نفوذ حقوق بین‌الملل موضوعه در پذیرش دموکراسی به عنوان هنجار و قاعده‌ای الزام‌آور، تضاد صریح آن با حاکمیت دولت‌هاست. تضادی که مانع فعلیت یافتن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در بعد داخلی آن گردیده است. وگرنه با وجود چنین حقی در موازین حقوق بین‌الملل ما دیگر نباید شاهد درگیری‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌های داخلی ملت‌ها باشیم، درگیری‌هایی که علت و مبنای اصلی آن‌ها نقض‌های حقوق بشری و تعجب‌برانگیزتر از آن نقض‌های سیستماتیک حقوق بشری هستند. با وجود حقی چون حق تعیین سرنوشت داخلی چه نیازی به پذیرش تأسیسات و نهادهایی چون «جدایی چاره‌ساز» در حقوق بین‌الملل است؟ آیا جز این است که نمود بیرونی این حق والای انسانی، یعنی دموکراسی هنوز به طور کامل شناخته نشده و موجودیت آن در هاله‌ای از ابهام است؟ در هر حال، نتیجه‌ی این تعارض را هدف اولیه‌ی حقوق بین‌الملل یعنی صلح و امنیت بین‌المللی مشخص خواهد کرد. صلح و امنیتی که اکنون، موجودیت آن با حق‌های بشری و رعایت آن‌ها پیوند جدی خورده است.

منابع

- اسلامی، رضا و بشکاردانا، کتایون. (۱۳۹۱). حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ۲۹(۴۷)، ۴۶-۷۱.
- امینی، اعظم. (۱۳۸۴). *جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
- بیتام، دیوید. (۱۳۸۳). *دموکراسی و حقوق بشر*، ترجمه: محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: انتشارات طرح نو.
- بیتام، دیوید، کوین بویل. (۱۳۹۵). *دموکراسی چیست*، مترجم: شهرام نقش تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس.

- توکل، علی. (۱۳۹۰). مشروعیت دموکراتیک و تحول در مفهوم شناسایی کشورها و حکومت‌ها، فصلنامه پژوهش حقوق، ۱۳(۳۲)، ۳۰-۱.
- سیفی، سید جمال. (۱۳۷۴). تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱۵(شماره ویژه)، ۲۳۹-۲۶۵.
- شاو، مالکوم ناتان. (۱۳۸۹). حقوق بین‌الملل، مترجم: محمدحسین وقار، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۸۷). حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ سی و ششم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- عاکفی قاضیانی، محمد و فضائی، مصطفی. (۱۳۹۸). نظام بین‌آمریکایی حقوق بشر: نقاط قوت و ضعف، مجله حقوقی، ۶(۲)، ۱۹۰-۱۸۰.
- عزیزی، ستار. (۱۳۹۴). حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل، چاپ دوم، تهران: انتشارات شهردانش.
- فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۷۴). جایگاه بشر در حقوق بین‌الملل معاصر، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱۵(ویژه نامه شماره ۱۱).
- قاری فاطمی، محمد. (۱۳۹۶). جستارهایی تحلیلی در حق‌ها و آزادی‌ها، دفتر دوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- قاسمی، غلامعلی. (۱۳۹۵). چالش‌های اصل عدم مداخله و جایگاه آن در حق بین‌الملل، فصلنامه آفاق امنیت، ۹(۳۳)، ۱۴۳-۱۷۲.
- کاربو، ژولیه و رای، جیمزل. (۱۳۹۲). سیاست جهانی، مترجم: قدرت احمدیان و فرهاد دانش‌نیا، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز ملی جهانی شدن.
- لقمانی، سلیم و بیگ زاده، ابراهیم. (۱۳۷۶). تکاپو در جهت مشروعیت دموکراتیک، مترجم: ابراهیم بیگ‌زاده، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۱(۲۲).
- مهرپور، حسین. (۱۳۹۰). نظام بین‌المللی حقوق بشر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- موسی‌زاده، رضا. (۱۳۹۲). بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی، چاپ بیست و چهارم، تهران: انتشارات میزان.

References

- Asante, K. D. (1994). Election monitoring impact on the law: Can it be reconciled with sovereignty and non intervention. New York University, *Journal of International Law and Politics*, 26(2), p 235.
- Beetham, D. (1995) *Politics and human rights*. Oxford US: Blackwell.
- Beitz, C. R. (1994). *Political theory and international relations*. UK: Oxford University Press.
- Bowring, B. (2007). *Negating pluralist democracy: Forges the rights of the electors*. Kurdish Human Rights Project Legal Review, vol,11.
- Brownlie, I. & Good, W. (2010). *Basic document on human rights*. UK: Oxford University Press.
- Fox, G. H., & Roth, B. R. (Eds.). (2000). *Democratic governance and international law*. UK: Cambridge University Press.
- Fox, G. H., & Roth, B. R. (2001). Democracy and international law. *Review of International Studies*, 27(3), 327-352.
- Galloway, Y. (1978). *Recognizing foreign government: The practice of the United States*. Washington, D.C: American Enterprise Institute for Public Policy Research.
- Higgins, R. (1994). *Problems and process: International law and how we use it*. Oxford UK: Clarendon Press.
- Lijphal, A. (1977). *Democracy in plural societies: A comparative experience*. New Heaven: Yale University Press

- Okin, S. M. (1980). Liberty and welfare: Some issues in human rights theory. *American Society for Political and Legal Philosophy*, vol. 23, (pp. 237-256).
- Paust, J. J. (2013). International law, dignity, democracy and the Arab spring. *Cornell International Law Journal*, 46(1), 1-19.
- Panizza, F. (1995). Human rights in the processes of transition and consolidation of democracy in Latin American in Beetham, *Politics and Human Rights*, 43(1), 168-188.
- Roth, B. R. (2000). *Evaluating democratic progress in democratic governance and international law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Simonides, J. (1998). Cultural rights: A neglected category of human rights. *International Social Science*, 50(158), 559-572.
- Smith, D. (1991). *Citizenship and nationhood in France and Germany*. Cambridge, Mass: Harvard University press, and National Identity, London: Penguin.
- Saul, M. (2011). The normative status of self-determination in international law: A formula for uncertainty in the scope and content of the right? Oxford University Press, *Human Rights Law*, 11(4), 609-644.
- Wheeler (Ed). (1999). *Human Rights in Global Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- William, W., Burke-W. (2004). Human rights in the inter – American system. *International Studies Journal*, 1(2).



